

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، زمستان ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۸، ص ۹۹-۱۲۶

تشکل‌های مذهبی: مجالس روضه‌خوانی به روایت تاج واعظ

محمود طاهر احمدی*

روضه‌خوانی و انعقاد مجالس روضه میان شیعیان ایران از جایگاه خاصی برخوردار است که در روزگار حکمرانی قاجاریان و به ویژه دوران زمامداری ناصرالدین شاه رونق به‌سزایی یافت و بیش از پیش مرسوم شد. از اوان مشروطیت بر اثر آشنایی با افکار نو و توجه بیشتر به امور سیاسی و اجتماعی از درون مجالس روضه‌خوانی، تشکل‌های مذهبی - سیاسی شکفته شد و پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به بار نشست. با این همه به نقش اجتماعی روضه‌خوانانها و واعظان که مجری مجالس روضه‌خوانی بوده و با عامه مردم ارتباط تنگاتنگ داشته‌اند کمتر توجه شده است. در این نوشتار کوشش شده با سیری در کتاب *دره‌التاج و مرقاة المعراج*، تألیف یکی از روضه‌خوانان بنام، ضمن آشنایی با آرا و افکار مؤلف، تصویری از مجالس روضه‌خوانی ارائه گردد.

واژه‌های کلیدی: هیأت‌های مذهبی، مجالس روضه‌خوانی، تشکل‌های مذهبی - سیاسی، عزاداری، تاج‌الواعظین نیشابوری، تعزیه، دره‌التاج و مرقاة المعراج

* پژوهشگر سازمان اسناد ملی ایران.

در بررسی دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی متأثر از اندیشه دینی، در تاریخ معاصر ایران از نهضت مشروطه‌خواهی تا پیروزی انقلاب اسلامی، کمابیش به نقش مراجع تقلید و عالمان طراز اول دین توجه درخور شده است. در این میان سهم واعظان و روضه‌خوانان که در سلسله مراتب روحانیون شیعه در رتبه فروتری قرار دارند و همواره با توده‌های مردم ارتباط عینی و پیوسته داشته‌اند، هنوز به درستی دانسته نیست. البته می‌توان با پذیرش اصل فضیلت‌گرایی و مصایب‌خاندان پیغمبر(ص) و اعتقاد به پاداش اخروی فراوانی که از این راه نصیب ذاکران و گریه‌کنندگان بر شهیدان کربلا می‌شود، به تأیید روضه‌خوانی و تکریم روضه‌خوانان پرداخت؛ ولی چنین رویکردی، تبیین عملکرد اجتماعی مجالس روضه و مجریان اصلی آن، یعنی واعظان و روضه‌خوانان را در بر نخواهد داشت.

اهمیت پرداختن به نقش اجتماعی مجالس روضه‌خوانی از آن روست که از اوان طرح اندیشه مشروطیت در ایران بر اثر برداشت‌های نو از متون اسلامی و فعالیت بطنی روشنفکران مذهبی طی یک فرایند نه چندان ساده از درون مجالس سنتی روضه، محافل وعظ و خطابه‌ای دیگر سرزد و به تدریج ریشه دواند که میوه آن پس از شهریور ۱۳۲۰، به صورت تشکل‌هایی که هیأت‌های مذهبی صنفی یا محلی بود - و پیشینه آن به دوره صفویه می‌رسید - جلوه‌گر شد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به ویژه از آغاز دهه ۱۳۴۰، شمار این‌گونه هیأت‌ها روبه فزونی گذاشت و بعضاً انجمن‌های اسلامی را در دل خود پروراند. شماری از این انجمن‌ها که در میان اصناف و پیشه‌وران بازار و محافل دانش‌آموزی و دانشجویی برآمدند و بالیدند، به مثابه نهادهایی مدنی و با حفظ هویت مذهبی خود به فعالیت سیاسی دست یازیدند و اسلام سیاسی - انقلابی نیم سده اخیر را شکل دادند. چگونگی استحاله مجالس روضه و وعظ را که از سنت معمول گسستند و به محافل مذهبی - سیاسی

تبدیل شدند، باید در پیدایش جریان روشنفکری مذهبیِ اواخر عهد قاجاریه جست‌وجو کرد و رد آن را در دوران حکومت پهلوی پی‌گرفت.

اما این‌که روضه و روضه‌خوانی از چه هنگام و چگونه از جمله شعایر رسمی مذهب شیعه گردید و به خصوص در ایران ارزش فراوان یافت، موضوع این بررسی نیست. کوتاه آن‌که در این باره، حاجی میرزا حسین نوری (۱۲۵۰ ق = ۱۲۱۳ ش / ۱۳۲۰ ق = ۱۲۸۲ ش)، عالم ومحدث بزرگ شیعی در مقدمه کتاب *لؤلؤ و مرجان*، پس از بیان چگونگی مرثیه‌سرایی در روزگار ائمه (علیهم‌السلام) می‌نویسد:

«این صنف از مؤمنین [روضه‌خوان‌ها] اسمی مخصوص نداشتند تا ... ملاحسین کاشفی [وفات ۹۰۶ یا ۹۱۰ ق] کتاب *روضه‌الشهدا* را تألیف نمود».

پس از آن «مردم رغبت نمودند در خواندن آن کتاب در مجالس مصیبت و به جهت فصاحت و اغلاق آن کتاب، هر کس از عهده خواندن آن بر نمی‌آمد، بلکه اشخاص مخصوصه بودند که آن را درست آموخته، در مجالس تعزیه‌داری می‌خواندند و ایشان معروف شدند به روضه‌خوان؛ یعنی خواننده کتاب *روضه‌الشهدا*. پس از آن کم‌کم از آن کتاب به کتاب دیگر انتقال نمودند و از آن به خواندن از حفظ و آن اسم اول برایشان ماند و کار این طایفه اندک اندک بالا گرفت و برای اصل مقصد که گریانیدن باشد، مقدماتی پیدا شد از قصص و حکایات و ... و فنی شد مخصوص و ممتاز و کار ترقی آن به آن‌جا رسید که یکی از علمای اعلام می‌فرمود در مقام مطایبه و مزاح که: در این اعصار روضه‌خوانی داخل در علوم شده و علمی شده مخصوص که باید در تعریف آن گفت: *علمٌ یبحثُ فیهِ عن عوارضِ اجسادالشهداء و ما یتعلقُ بها*».^(۱) [روضه علمی است که درباره عوارض اجساد شهیدان و آن‌چه به آن وابسته است، بحث می‌کند].

عصری که در نقل حاجی نوری، کار ترقی روضه‌خوان‌ها بدان‌جا رسید که روضه در زمره

علوم قرار گرفت و عبدالله مستوفی نیز از آداب و رسوم اجرای روضه‌هایش توصیفی دل‌انگیز ارائه داده است، عصر فرمانروایی ناصرالدین شاه بود. گزارش مستوفی راجع به روضه و روضه‌خوانی حاکی از آن است که در آن هنگام روضه‌خوان‌ها دو صنف بوده‌اند:

«یکی واعظین که بعد از خطبه افتتاحیه و طرح کردن یکی از آیات قرآن، وارد تحقیق در اطراف آیه شده و با ذکر امثال و حکم، مطالب عالی اخلاقی و مذهبی را تشریح و توضیح و با ذکر اشعار مناسب، مطالب را دلنشین کرده و در آخر هم مقداری ذکر مصیبت نموده، منبر خود را به دعای شاه اسلام و عموم مسلمانان و صاحب‌خانه ختم می‌کردند.

دسته دیگر، روضه‌خوان به معنی اخص بودند که منبر را با سلام بر سیدالشهدا شروع و بلافاصله وارد ذکر مصیبت شده و به قدر ده دقیقه، نظم و نثر به هم مخلوط کرده و در آخر، باز هم منبر را به دعای سابق‌الذکر ختم می‌نمودند.

برای واعظین، سواد و برای ذاکرین، آواز از لوازم بود. حتی ذاکرین هم‌اکثر مردمان با سواد بودند و از عهده موعظه بر می‌آمدند»^(۲).

مستوفی ورود افراد بی‌سواد بی‌آواز را به این صنف از هنگامی می‌داند که روضه‌خوانی از روی کتاب *اسرارالشهداء* ملا آقای دربندی و کتاب *جوهری رواج یافت*.^(۳)

رونق مجالس روضه و گرمی کار روضه‌خوان‌ها در زمان ناصرالدین شاه به حدی بود که محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، نذر کرده بود که همه ساله در شب عاشورا، چهل منبر روضه رود.^(۴) جالب آن‌که در محرم سال ۱۳۰۰ ق، سیزده منبر از چهل منبر معهود، در پامنار و در منزل اعیان و علما برپا شده بود. به نظر می‌رسد، اعتمادالسلطنه به مجالس گروه‌های فرودست جامعه پای ننهاد و آن‌ها را به شمار نیاورده است. شاه نیز به هنگام ماه محرم، تشکیل مجلس روضه و شرکت در آن را فرض خود می‌دانست و حتی در گشت و گذارهای بی‌شمارش به گوشه و کنار کشور آن را ترک نمی‌کرد.^(۵)

به این ترتیب، در فرهنگ شفاهی ایران از زمان رواج کتاب *روضه‌الشهدا* تا دوران همه‌گیر شدن رسانه‌های عمومی، روضه از جمله متداول‌ترین و کارآمدترین وسایل آموزش آموزه‌های دین به عامه خلق بوده است. در حقیقت، روضه بخشی از ادب دینی است که در قالب شعر و کلام موزون، حدیث سوگ امام حسین(ع) را باز می‌گوید و روضه‌خوان یاد آن ماتم را به ویژه در ایام سوگواری ماه محرم، در احساس عزاداران زنده می‌کند و در تلطیف احساسات مذهبی آن‌ها می‌کوشد.

از دیرباز رسم چنین بود که گاه کسانی از روضه‌خوان‌ها، روضه‌های خود را می‌نوشتند و به شکل کتاب در دسترس دیگران قرار می‌دادند. جمع‌آوری و بررسی روضه‌های مکتوب و ضبط روضه‌های شفاهی، مهم‌ترین ابزاری است که در شناخت کارکرد اجتماعی روضه و روضه‌خوان به کار می‌آید. در میان کتاب‌هایی که روضه‌خوان‌ها نوشته‌اند، یکی از بهترین آن‌ها، کتابی است باقی مانده از دوران نزدیک به مشروطه، با نام *دره‌التاج و مرقاة‌المعراج* که سیر کوتاهی در آن به روشن شدن موضوع این نوشتار کمک شایانی خواهد کرد.

حاج میرزا محسن نیشابوری (۱۲۶۴ ق = ۱۲۲۷ ش / حدود ۱۳۴۲ ق = ۱۳۰۳ ش) ملقب به تاج‌الواعظین و متخلص به تاج واعظ، مؤلف *دره‌التاج*^(۶) پس از گذشت شش ماه از آغاز تألیف کتاب در واپسین جمعه ذی‌حجه سال ۱۳۲۰ ق = ۱۲۸۳ ش، آن‌را به پایان رساند. چهار سال بعد، یعنی در ۳ صفر ۱۳۲۴ = ۷ اردی‌بهشت ۱۲۸۵، *دره‌التاج* را در قطع رحلی و با ۳۶۳ صفحه به همراه فهرست مطالب در بادکوبه به چاپ رساند. *دره‌التاج* در عین حال مجموعه‌ای است مشتمل بر سرگذشت مؤلف و مطالبی به نظم و نثر درباره توحید و نعت پیامبر (ص) و امامان شیعه و مراثی آن نفوس شریف و ذکر واقعه کربلا از هنگام خروج امام حسین (ع) از مدینه تا اسارت خاندانش به همراه حکایات و اندرزهایی برای تربیت اخلاقی مردمان. بخشی از آن نیز حاوی چیستان و اورداد و اذکار و طلسمات و ختم است و به قول مؤلف:

«مجموعه‌ای است از برای اهل ارض. هر کس هر چه خواست بهره‌مند خواهد گردید».

[ص ۲]

آگاهی ما از زندگی تاج واعظ اندک است. آن چه را که می‌دانیم، بیشتر از همین کتاب برگرفته‌ایم.

میرزا محسن در خانواده‌ای زاده شد که نیاکانش همه اهل منبر بودند. از چگونگی دانش‌اندوزی و میزان تحصیل او آگاهی درستی نداریم. از کتابش برمی‌آید، شاعری بود خوش ذوق و نویسنده‌ای با نثری پخته. با ادب عرب و تفسیر قرآن و حدیث نیز آشنا بود. افزون بر فلسفه و عرفان، در ادب فارسی به ویژه موسیقی، تبحری تمام داشت. روی جلد *دره‌التاج* با القابی نه چندان نادرست، او را چنین وصف کرده‌اند:

«العالمُ الكامل و أجلُّ الأفاضل، أفصحُ المتكلمينَ في البيان و أملحُ الواعظينَ لتبیان و اكملُ المحدثينَ بين الأنام و أفضلُ المحققينَ في الإسلام». [دانشمند کامل و بزرگوارترین فاضلان و زبان‌آورترین سخنوران در شرح و بیان و با نمک‌ترین واعظان در روشن کردن [مطالب] و کامل‌ترین روایت‌کننده اخبار در میان آفریدگان و فاضل‌ترین محققان در اسلام]. در موسیقی به لحاظ آگاهی از ردیف و آواز به مقام استادی رسید. اهل موسیقی او را هنرمندی بزرگ می‌دانند.^(۷) در آواز تحریرهای زیبایی مخصوص به خود داشت.^(۸) در ردیف مروی صلیح گوشه‌ای به نام گیلکی حاجی تاج و یک مثنوی در اصفهان، منسوب به اوست.^(۹) دکتر ساسان سپنتا که صدای تاج واعظ را از استوانه‌های حافظ‌الاصوات^(۱۰) استخراج کرده، این ویژگی‌ها را برای آن برشمرده است:

خرده تحریرهای مناسب بر مصوبات شعری، مکث‌های مطبوع بین بعضی بندهای سخن، ادا کردن کلام غیر منظوم به صورت آهنگین و استوار بودن طنین گفتارش بر مبنای یکی از گوشه‌های ردیف موسیقی.^(۱۱)

لحن آوازش چنان بود که هنگام خواندن، همگان را مجذوب صدای دلنشین خود می‌کرد. گویند: مردمان به قدری مجذوب و شیفته آواز وی بودند که وقتی از منبر فرود می‌آمد، بیشتر حاضران بر می‌خاستند تا خود را به مجلسی برسانند که او می‌بایست روضه‌ای دیگر در آن جا بخواند.^(۱۲) درباره تأثیر مجلس روضه و آواز دلنواز او، داستان‌ها نقل کرده‌اند. از جمله:

جمعی از دوستان تاج، مجلس بزمی در باغ سالاریه رشت به پا کرده بودند. از اتفاق، تاج واعظ هم گذارش بدان جا افتاد و چون دوستان را در آن حال دید، ضرب را به دست گرفت و با آوایی چنان دلنشین، شعر مصیبت خواند که همه را شیدای خود کرد. سپس با آهنگی مناسب و اشعاری جان‌گداز، چگونگی بردن خاندان پیغمبر امجد(ص) را از کربلا به شام به گونه‌ای دلکش ادا نمود که همه به گریه افتادند و مجلس سرور و شادی محفل عزاداران ماند شد.^(۱۳)

تاج واعظ، سخن‌دان و موقع‌شناس بود. یک‌بار گفته بود:

بیشتر شنوندگان وعظ، نادان هستند و از سخنان واعظ چیزی در نمی‌یابند؛ زیرا اهل منبر بیشتر فضل می‌فروشند و به زبان مردم سخن نمی‌گویند.

آن‌گاه شرط بسته بود روی منبر اباطیلی به هم بیافد و کلماتی مهممل را چنان با آواز خوش بسراید که کسی به بی‌معنی بودن آن پی نبرد. پس از آن چنین کرد و شرط را برد. شادروان روح‌الله خالقی، نوشته است: در این جا هم، آواز خوش تاج، سبب پیروزی او گردید.^(۱۴)

با این مایه از هنر همواره خود را نوکر امام حسین(ع) می‌دانست و از واپسین سخنانش در حال احتضار، این جمله بود که آن را بر زبان می‌راند:

«ای حسین بن علی، آقا! یک عمر نوکری کردم؛ یک آن، آقای کن.»^(۱۵)

براساس آن چه تاج واعظ در زندگی نامه خود نوشته خویش در *درة التاج* آورده است: در پانزده سالگی با پدر به نجف رفت. چندی بعد، پدر در همان جا به سرای دیگر شتافت. میرزا محسن، آهنگ کربلا کرد و با مادرش بدان سو رهسپار شد. گویا در این هنگام زندگی را با

دشواری می‌گذرانند و از مرده ریگ پدر بهره‌ای جز اندوه در دست نداشت.

میراث غم، آن‌چه را که او داشت یک تخم به مزرع دلم کاشت
یعنی که هر آن‌که او حسینی است باید به غم و محن کند زیست [ص ۵]

چندی پس از اقامت در کربلا که زمانش بر ما معلوم نیست، با مادر عازم مکه شد و حج گذارد. در بیست سالگی به مشهد رفت و شش سال در آن‌جا ماندگار شد. شاید همان‌جا تحصیل خود را به انجام رساند. در بیست سالگی به تبریز رفت و به سببی که خود اشارتی به آن کرده است، به سیر در آفاق متمایل گشت:

گفتم به خود، از چه مانده‌ای پست کن سیر هر آن‌چه در جهان هست
تا قدر تو را همه شناسند دل داده شـونـد و دل بـپـازند
حیف است که چون تو مرد عارف بی‌بهره بماند از ذخارف [ص ۵]

از این‌رو دوباره به کربلا رفت. سپس از راه دریا وارد بوشهر شد و از آن‌جا به شیراز و اصفهان پای نهاد و با دختری از خانواده صدر ازدواج کرد. سپس بر آن شد تا از راه ورود به دربار و نزدیکی به ناصرالدین شاه آوازه صدا و منبرش را به همه‌جا برساند. برای همین در ماه محرم به آهنگ تهران، اصفهان را پشت‌سر گذاشت و توانست ظهر روز تاسوعا خود را به تکیه دولت برساند و به انواع وسایل، مستخدمان تکیه را راضی کند تا اجازه دهند پس از همه روضه‌خوان‌ها به منبر رود و یک دقیقه پیش نخواند. وقتی روی منبر جای گرفت، شاه و بزرگان قوم از این‌که آخوندی ناشناخته و ناخوانده به منبر برشده است، متعجب شدند. از آن سو تاج، بی هیچ مقدمه و معطلی، فقط این بیت را در دستگاه شور با آهنگی بسیار خوش و گیرا خواند:

فردا به باغ، وعده آن سرو قامت است یاران حذر کنید که فردا قیامت است
از آهنگ خوش خود، طرفه غوغایی برانگیخت و شاه را فریفته خود ساخت. از آن پس، در

تهران به آوازه رسید و بنام شد.^(۱۶) خود در این باره گفته است:

از دست قضا، سمند اقبال پی گشت و به ری شدم در آن سال
ز الطاف شه شهید و اعیان مقبول شده به شهر تهران [ص ۷]

پس از پایان مراسم سوگواری محرم به مشهد رفت و چندی بعد دوباره به تهران بازگشت.

ورود او به پایتخت، با جنبش تنباکو همزمان شد. (۱۳۰۹ ق)

تاج، ضمن اشاره به این رخداد، نظر خود را درباب آن بیان کرده است. به باور او، همواره دستی غیبی سرزمین اسلام را از گزند حوادث سهمناک مصون نگاه می‌دارد. از این ابراز نظر، رأی او را در چگونگی مدیریت جامعه می‌توان دریافت:

آن‌که گوید صاحب ایران کجاست کاش بودی تا بدیدی در چه جاست
دست غیبی زد چنان بر خارجی که نه اجزا ماند و نه شخص رچی^(۱۷)
هر زمان کین شرع را آید عدو دست غیبی زخم او سازد رفو
آفرین بر همت نواب شرع آن نگه دارندگان اصل و فرع
خاصه فخرالانقیاء فی الزمن اعلم العباد، حاج میرزا حسن^(۱۸)
یک تن کامل به وقت گیر و دار بهتر از همدستی پانصد هزار
گر نبودی دست غیب و ذوالفقار می‌ندانم چون شدی انجام کار [ص ۹]

پس از واقعه دخانیه، بیماری وبا در تهران همه‌گیر شد. (۱۳۱۰ ق = ۱۲۷۲ ش).^(۱۹) تاج در

هشتم محرم در رکاب «نایب شاهنشاه گردون سریر» یعنی شاهزاده کامران میرزا به بیرون شهر رفت. از آن پس پیوسته به مسافرت پرداخت و از راه انزلی به بادکوبه و تفریس و باتوم و ترابوزان و اسلامبول رهسپار شد. گویا در این گشت و گذار، با اندیشه‌های نو و دانش‌های جدید آشنایی پیدا کرد و به مفهوم وطن پی برد. از مقایسه آن شهرها و آداب مردمانش با آن‌چه درون کشور می‌گذشت، ذهنی نقاد یافت. دور نیست که بتوان او را با اندکی تسامح از

جمله هواخواهان نهضت نوگرایی و نوخواهی در ایران به شمار آورد. به ایران و آن‌چه امروز منافع ملی‌اش می‌خوانیم توجه خاص داشت. بیگانه ستیز بود و آشکارا به استقلال و منافع ایران می‌اندیشید. سفارش می‌کرد:

«تا می‌توانی از ماکول و ملبوس مملکت خود بپوش و بنوش، چرا که چیزی که از وطن خود انسان عمل می‌آید، خوش‌تر است؛ و دیگر این‌که اجناس جای دیگر رواج نمی‌گیرد و مُلک خودت آباد خواهد گردید و کمال ظلم است که مُلک خود را خراب ساخته، به آبادی مُلک اجنبی بپردازد...».

تاج واعظ! معنی حُب‌الوطن هم این بُود

هر که دلسوز وطن شد، لایق تحسین بُود [ص ۱۷۹ - ۱۸۰]

به درگاه خدا دعا می‌کرد:

خلق ایران را وطن پرور نما عدل خواه و معدلت گستر نما

در وصیت نامه‌اش از بازماندگان خواست:

«کفن او را از کرباس وطن قرار دهند».

با وجود این به مدرسه دارالفنون که بنیانش برای ترقی ایران بود، اعتقاد نداشت و معتقد بود آموزش‌های آن به کار ایران نمی‌آید. به دانش‌آموختگان آن مدرسه طعنه می‌زد و آن‌ها را به انجام دادن ناشایست متهم می‌کرد.^(۲۰) با این‌که تا اندازه‌ای با علوم جدید آشنایی پیدا کرده بود، ولی آن را برای تبیین حوادث طبیعی کافی نمی‌دانست. این را می‌توان در سببی که برای شیوع بیماری وبا بیان کرده است، دریافت.

کس ندانست این عذاب و این نکال از چه آمد، خلق را بشکست بال

در طبیعی، اعتقاد دیگر است لیک او، در اعتقادش ابتر است

کز عفونت می‌شود کرمی پدید هم کند تولید مکروبِ عدید

جمله در جوّ هوا رقصان شوند	داخل اندر جوف هر انسان شوند
هم چنین در زلزله، گویند این	که نباشد جز بخارات زمین
هر کجا حبس بخار آن جا شود	هم بلرزد، هم زمین، لرزان شود
من ندانم غیر قهر ذوالجلال	که دهد بر خلق وحشی، گوشمال

به باور او، علم از آن رو ابتر است که هر دانش «هادی راه نجات» نیست و فقط «این شرافت بهر یک علم است، نی مجموع آن» و آن دانش رهنما هم «علم فقه خالق اکبر» است و دیگر هیچ! با وجود این، برای پیشگیری از بیماری به مردم سفارش می‌کند مقررات بهداشتی را به کار بندند و مثلاً از حمام‌های عمومی که محل تولید بیماری و آلودگی است، دوری گزینند.

«تا می‌توانی از رفتن [به] حمام‌های عمومی خود را بازدار، به واسطه این که تولید امراض متعدده می‌کند. اگر بتوانی کوزه آبی سربسته در میان خزانه ببند [و] در وقت بیرون آمدن خود را طاهر کن، یعنی بدن را از آن آب شست و شو بده و بیرون بیا».

تاج واعظ! أم الامراض است حمام عجم

شخص پاک از عیب آن حمام گیرد صد سقم

پر بود آبش ز شاش خلق و چرک زخم‌ها

کرمک حمام‌هایش هر یکی، یک اژدها [ص ۱۷۹]

به نکته‌ای که می‌توان آن را بی تفاوتی مدنی نامید، اشاره‌ای شگفت دارد. توصیه‌اش که برگرفته از تجارب شخصی است، ناامیدی‌اش را از پیرایش و اصلاح عقاید قوم نمایان می‌سازد:

«هر موهومی که در خلق بینی، ایراد مگیر و سرزنش مکن، بلکه مصدق آن‌ها باش؛ چرا که بر خلاف جمهور حرفی زدی، اسباب خود را فراهم می‌کنی. شخص واحد با جمعی نمی‌تواند طرف شود و از پیش برزد، مگر این‌که قوه پیغمبری داشته باشد و هذا

مجال» [ص ۱۷۵] اما خود، آن چه از آداب و عادات عامه را که ناروا و منکر می‌دانست، بی‌محابا نفی می‌کرد و به آن می‌تاخت:

«در نه سالگی دختر به شوهر مده و کار پاکان را قیاس از خود مگیر. زنی در دنیا فاطمه (ع) نخواهد شد. پیغمبر هم در این سن حکم نفرموده. باید دست چپ و راست را تمیز دهد یا خیر؟ ... تزویج علی و فاطمه هم محض تأکید تناکح بود و رفع رسوم جاهلیت». [ص ۱۷۶-۱۷۷].

«هیچ وقت به جهت حمل جنازه خودت وصیت مکن به اماکن مقدسه ... بعد از مردن حمل جنازه تو اسباب اذیت زنده‌هاست. وانگهی در صورتی که سعید باشی، مَلک نقاله می‌بَرَد. لازم به حمل مُکاری نخواهد بود. فرق مَلک نقاله با مکاری، این است که مَلک نقاله چنان می‌بَرَد که جسد تعفی نمی‌کند...» [ص ۱۷۹]

با خرافات سر ستیز داشت و آن‌ها را بر نمی‌تابید:

«گویند که آهوان [منطقه] «دشت آهوان» در امانند و مردم جرأت صید ندارند. چون امام (ع) در آن منزل ضامن آهو شده و صید هم رها کرده و رفته و باز آمده. سفری در آن‌جا منزل کردم. گوشت شکاری دیدم. پرسیدم از کجاست؟ گفتند: از فلان صحراست. گفتم: مگر این‌جا شکار نمی‌کنند و به کار نمی‌برند. گفتند: نه صید صیاد ثمر دارد، نه گلوله اثر. این آیه به خاطر رسید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^(۲۱) [ای پیامبر بگو: زیورهایی را خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟! چگونه می‌شود امام (ع) مباحی را حرام فرماید؟! و نتوانستم جهل او را به علم بدل نمایم». [ص ۱۴۵]

درباره باورهای مردم به سمنو و آداب پختن آن می‌نویسد:

«پختن سمنو ترتیبی دارد. به این معنی که زن‌ها در یک محل جمع می‌شوند، وقتی که

کفگیر زیاد زدند، آن وقت سر دیگ را می‌بندند و چراغی هم روشن می‌کنند ... می‌گویند فاطمه زهرا(ع) می‌آید و دست خود را روی آن سمنو می‌گذارد و علامت پنج انگشت ایشان در صبح آشکار می‌شود. خاطر دارم هنگام صبا بابت در نیشابور بودم. در خانه‌ای سمنو ساخته به همان ترتیب انتظار کشیده بودند. از قضای اتفاق موشی به سراغ دیگ رفته و در دیگ افتاده بود. صبح را که رفته و این قضیه را دیدند، صاحب‌خانه را شماتت بسیار نموده که مال تو حرام بوده. بیچاره بدنام شد و گویند تا مدت عمر سمنو نساخت و آن‌ها الان به طایفه موش معروفند... دفعه دیگر از میان دیگ سمنو، تسبیحی یافته و گفتند: مال فاطمه زهراست. حالیه هر کس می‌خواهد سمنو بسازد می‌روند، تسبیح را از آن خانه گرفته، در میان دیگ می‌اندازند و صاحب تسبیح هم از سمنو حقی دارد که به جهت او می‌فرستند». [ص ۴۹]

تلاش می‌کرد معنی و مفهوم درست بعضی از واژه‌ها را از دیدگاه خود به مردم بفهماند و نادرستی‌ها را از اذهان بشوید:

«یکی از صفات مستحسنة غیرت است، اما باید بدانی که غیرت را در چه مورد استعمال کنی، یعنی راضی مشو که بیچاره‌ای به فقر بگذراند و تو در نعمت باشی یا این که کسی مظلوم باشد و او را خلاصی ندهی یا کسی به خیانت به عِرْض کسی و مال کسی و عیال کسی نظر داشته باشد و تو اغماض کنی، بلکه معنی غیرت دفع ظلم است و دستگیر[ی] بیچاره است و ادای دین مقروض بی استطاعت است. چه بسیار اشخاصی که به یک حرفی منافی ناموس و شرف او بنموده [اند] یا خود را کشته و یا طرف مقابل را. و این اطوار، عین جهل جهال است و در شرع مذموم».

تاج واعظ! رنج‌ها بردی ز جهل جاهلان

همچه ختم‌المرسلین ز اطوار جهال زمان [ص ۱۶۹]

پیداست این‌گونه برداشت‌ها از منابع فرهنگی را از تَفَقُّه در دین و آشنایی با مفاهیم نو به

دست آورده بود.

خود را چنان‌که می‌نمایاند، از بند تقلید رها کرده بود و حتی درباب ایمان مذهبی سفارش

می‌کرد:

«از روی تحقیق معتقد به کیشی باش، که تقلید را بنیادی نیست ... دستور شرع مقدس هم همین است که اصول دین باید اجتهادی باشد. تقلید در فروع دین است ...». [ص ۱۷۶]

تاج واعظ، تمایلات شدید عرفانی داشت. درویش و صوفی را ستایش می‌کرد و عارفان را «مرآت آگاهی حق» می‌دانست. از اشعار عطار، مولوی، حافظ و شیخ محمود شبستری تا آن‌جا که ضرورت می‌دید، نقل می‌کرد. به فتوحات مکیه محیی‌الدین عربی نظر داشت و او را «رئیس المکاشفین» می‌خواند. اصطلاحات صوفیان را شرح کرده و درباره سیر و مقاماتش، ریاضت و آثارش، عشق و درجاتش و سماع و انواعش قلم زده و از قطب و رجال الغیب سخن به میان آورده است. وقتی از نماز و روزه و حج و زکات و طهارت سخن می‌گوید، گویی آموزه‌های ابوحامد غزالی را در این خصوص تکرار می‌کند. نظریات معتدلش درباره بعضی از احکام شرع که در پاره‌هایی از کتابش نمایان است، بیشتر متأثر از همین گرایش عرفانی اوست. از صفحه ۱۸۵ تا ۳۲۹ درة التاج، مجموعه‌ای است که سی مقاله در توحید را در بر می‌گیرد. مقاله‌ها که نشان می‌دهد مؤلفش فلسفه می‌دانسته، با اشعاری که عموماً از مثنوی مولوی انتخاب شده است، آغاز می‌شود و با اشعاری از سروده‌های مؤلف به انجام می‌رسد. مضمون مقاله‌ها مطالبی است فلسفی و عرفانی با نقل شماری از اخبار و احادیث. تاج در فلسفه بیشتر به اسفار ملاصدرا نظر داشت، ولی از آرای علمای نزدیک به عصر خود، همچون شیخ احمد آحسایی و حاج ملاهادی سبزواری نیز غافل نبود.

در عالم سیاست با شاه ستیزی نداشت و بر این باور بود که پادشاهان «مظهر شاهی حق»

هستند. تاج خود را پرورده احسان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه می‌دانست و هر دو را مدح

می‌کرد. در سیر و گردش خود وقتی به بادکوبه رسید، شهر را «اندر حزن و غم» دید و چون به او گفتند «رضای کم ززن»^(۲۲) ... شاه را مات» کرده است، دو دست خود را «از درد و غم برسر» زد و در فقدان آن «شاه محتشم» به سوگ نشست. تصویری که از عزاداری ایرانیان ساکن بادکوبه در مرگ ناصرالدین شاه ترسیم کرده، جالب و در عین حال عبرت‌آموز است؛ زیرا بیشتر ایرانیان ساکن در شهرهای قفقاز کسانی بودند که از جور و ستم حکام ایرانی به آن سامان پناه برده بودند.^(۲۳)

شورش در بادکوبه شد پدید	که کسی اندر جهان مثلش ندید
شیعیان چون روز عاشورا تمام	سینه زن گردیده‌اند از خاص و عام
قونسل، آن جا مجلسی برپا نمود	جمع شد در وی ز ایران هر که بود
بعد ختم مجلس شاه شهید	برشدم بر منبر و دادم نوید
که دگر بر ما مضمی افسوس چند	هست ایران از مظفر سربلند
حق همی داند که این شاه رئوف	از پدر بهتر بُود بر ما عطوف
پس بود افسوس بر این های و هوی	آب رفته باز می‌ناید به جوی
پس نمودم روبه جمع غمزده	گفتم ای حضار این ماتمکده
هر یکی یک ختم قرآن از شما	هدیه سازد بر روان شاه ما
چون که او حق بر تمام شیعه داشت	بهر امنیت بسی همت گماشت
بعد گفتم: ای گروه مؤمنان!	شه اگر نَبود، کجا یابید امان؟!
مُلک بی‌شه، هست جسم بی‌روان	تن به جان جنبد، تو قدر جان بدان
مُلک بی‌شه نیستش پایندگی	مرد بی‌سرکی نماید زندگی؟!

تاج واعظ در پندی ایهام‌دار که در ضمن، دیدگاهش را دربارهٔ رابطهٔ دولت و مردم نیز بیان

می‌کند، می‌نویسد:

«هیچ وقت بر زبان اسم مُلک و دولت و سلطنت جاری مساز، اگر چه القاب خلق باشد از قبیل مختارالسلطنه و ... فوراً از برای تو اسباب زحمت فراهم خواهد گردید، چون رعیت را حقی بر امور دولتی نیست، ولی دولت را بر رعیت حقوق بسیار است. اگر هم خیر دولت را بگویی، به خرج نمی‌رود، جز این که از برای خود اسباب زحمت فراهم می‌کنی. اگر از ثروت کسی بخواهی مدح کنی، مگو صاحب دولت است، [بگو] صاحب مایه است». [ص ۱۷۰]

در پندی دیگر که چهرهٔ دیو مهیب خودسری را نمایان می‌سازد با طنزی تلخ گوشزد می‌کند:

«با اهل دیوان اعلی طرف نشوید، چرا که اختیار قانون به دست آن‌هاست. به هر قِسم بخواهند، حکم خواهند کرد و احدی هم حق چون و چرا ندارد. اگر فزاشی بی‌جهت کسی را اذیت کند، گویند: هر چه کرده به حق کرده و خلق هم با شما مدعی خواهند گردید که فزاش دیوان هرگز بی‌حساب نمی‌گوید و بی حساب کسی را اذیت نمی‌کند».

سرانجام در بیان ادب مراودهٔ مردم با حکومت، به نظر می‌رسد در چارچوب مفاهیم سنتی، نسبت مردم با حاکمیت را یکسره در ادای تکلیف می‌بیند و اندرز می‌دهد:

«اولاً با حکومت آمد و شد نکنید. در صورتی که مجبور شدید و شما را بردند، در کمال ادب باشید و تعظیم کنید، مبدا قِسمی کنید که خلاف میل حکومت باشد ... اگر از چشم حکومت افتادید، از چشم خلق هم خواهید افتاد ...».

تاج واعظ! حرمت حکام از حق آمده میل حاکم نزد مردم، حق مطلق آمده

تاج واعظ، خود واعظ بود و روضه‌خوان و بهتر از هر کس به خُلق و خو و منش این صنف آگاه. این است که بیشترین انتقادهایش به این قوم و آن دسته از مراسم و مناسکی است که متولی و مجریش روضه‌خوان‌ها بوده‌اند. در وصیت به پسرش سفارش می‌کند که راه او را پیش نگیرد و بی‌گفت و گو «تارک منبر شود»، زیرا وعاظ دو نوع‌اند: یا اول نمره‌اند یا نمرهٔ آخر

را دارند. آن جماعتی که نمره آخر را دارند، به هیچ جا راه ندارند. اما نمره اولی‌ها علاوه بر این که محسود همکاران و نادانان می‌شوند، به آفات شهرت نیز گرفتار خواهند شد و خلوص را از دست خواهند داد.

حاصل مطلب که خلوص عمل نیست در این کار به جز از دغل [ص ۲۱] مرثیه خوانی را سنتی نیکو می‌دانست، ولی افسوس می‌خورد که «این امر عظیم به کذب و ریا» آلوده شده است. به چگونگی انجام مراسم سوگواری و تعزیه‌خوانی نگرشی انتقادی داشت و تباهی سه رکن اصلی تشکیل مجالس روضه و تعزیه، یعنی روضه‌خوان، شنونده و بانی یا صاحب‌خانه و صاحب مجلس را بی‌پرده پوشی نمایان می‌ساخت.

ماه محرم آمد، هنگام عیش و عشرت

ای شیعیان خالص! یک ذره‌ای مروت

هر روز بر دل شه، چندین هزار پیکان

از افترا و بهتان، آید ز ظلم امت

نصف تن شه دین، مجروح زاهل منبر

نصف دگر در آذر، از خلق بی‌حمیت

شه کشته بهر دین شد، نی بهر خلد و کوثر

باز یچه خلایق، گردیده این سعادت

در تکیه رو نظر کن، بر زینب و دو من ریش

وانگه عروس قاسم با بیضتین و سبلیت

حر شهید را بینی، در سن بیست ساله

طفل رضیع بنگر، با چار ذرع قامت

آید یزید ملعون، با قابلی و منقل

پشت سر، آبداری با چند شیشه شربت

نقاره خانه‌اش را اندر جلو بکوبند

با دستگاه ماهور، تصنیف‌های تبّ

بر سر مخالفین را عمامه‌های ترمه

از شال‌های کرمان، ای وای از این حماقت

از آن طرف ابوالفضل، با چکمه و کله خود

بر فرق، پَر طاووس، کاین باشد از شجاعت

در این جا، تاج واعظ از چند تعزیه که خود شاهد اجرایشان بود و نمایش آن‌ها به رسوایی و

فضیحت کشیده شد،^(۲۴) مطالبی نقل می‌کند که بازگویی آن‌ها در این سطور خالی از دل

آزاری نیست. از آن میان ملایم‌ترین‌شان چنین است.

دیدم علی‌اکبر در دست راست شمشیر

دست چپش به شیپور، نزدیک شهر تربت

گفتم: که این چه رسم است، شیپورچی مگر نیست

گفتند این دو کاره است، گیرد دو حق زحمت [ص ۱۰۴]

پس از توصیف مجالس روضه و تعزیه به نجوا با امام زمان (عج) برمی‌خیزد و از رسوایی

ذاکران نزد ملت به حضرتش شکایت می‌کند و می‌گوید:

ای صاحب زمانه! خود واقفی زاحوال

رسوا شدیم رسوا، در پیش جمله ملت

دانم اگر گذاری از غیب پای بیرون

جز اهل ذکر نبود، کس مستحق لعنت

یا باشد اهل منبر یا در شبیه خوان است

پس هر دو اهل ذکرند بر هر دو تاش رحمت

منبر مقام پاکی است، نَبود به هر که لایق

جز آن که پاک باشد ز آلائش طبیعت

ای شعیه! داد و فریاد از دست ما تمامی

نتوان جواب گوئیم در خدمت پیمبر

هر بانی‌ای که بینند از دور در سلامند

شاید که وعده گیرد او را سال دیگر

گوید گهی به بانی، دیشب به خواب دیدم

دادت حسین مظلوم جامی ز حوض کوثر

دیگر مخور تو غصه چون عاقبت به خیری

مولا مخاطبت کرد، فرمود ای برادر

چون گفت خواب جعلی، گوید رواست امسال

ده روز روضه خوانی از بهر زاد محشر [ص ۱۰۵]

پس از آن که روضه خوان، موافقت بانی را برای تشکیل مجلس روضه در ده شب جلب

کرد، به او پیشنهاد می‌کند: چون «بنده زاده اشعار محتشم» کاشانی را از بر دارد، چنانچه

«مصلحت بدانی» او را همراه خود بیاورم و شما برای «تشویق کردن او» در پایان مجلس «دو

تومان» ارزانی‌اش کنید. آن‌گاه در شب موعود، پیش از اتمام منبر خود، این‌گونه فرزندش را به

مردم می‌شناساند که بلی:

من خود به خواب دیدم، کامد حسین مظلوم

گفتا به بنده زاده با الله أنت ذا کر

در ادامه، تاج واعظ رفتار صاحبخانه را به نقد می‌کشد و انگیزه او را از برپایی مجلس روضه بر ملا می‌کند:

ای تاج واعظ! اکنون برگو ز حال بانی ذاکر که گشت معلوم حالش به شهر و کشور
بانی است را توقع کاندلر همه مجالس ذاکر کند دعایش کاقاست از همه سر
اما صاحبخانه به دعا در حق خود منحصرأ خرسند نمی‌شود، مگر روضه‌خوان، عیال و
فرزند و نوکر و ... او را هم دعا کند. با این همه، کار با خواندن یک روضه و دعای ختم مجلس
به پایان نمی‌رسد، زیرا:

این روضه‌خوان مسکین خوانده است روضه را نقد

پولش بمانده نسیه تا روز حشر اکبر

در اصفهان به ذاکر دادند پول قلبی

آن هم نمود دعوت جمعی به روز دیگر

وقتی مجلس مهیا شد و روضه‌خوان بر منبر قرار گرفت، ابتدا صاحبخانه را به سبب

پرداخت پول قلبی رسوا کرد و بعد دعا‌های خود را این‌گونه پس گرفت:

من گفته بودم الحق، اموات او بیامرز الحال گویم او را کن همنشین کافر

من گفته بودم او را کن عاقبت به خیرش اکنون بگویم او را بنمای عاقبت شر

گفتم عیال او را مخصوص کن به عصمت گویم سلیطه گردان با خواهران و دختر

گفتم بده به بانی یا رب تو طول عمری اکنون بگویم او را یا رب ز این جهان بر

این بود حال ذاکر، این است حال بانی تا چون کنند با هم فردا بر پیمبر [ص ۱۷۰]

رفتار حاضران در مجالس روضه‌خوانی، حدیثی دیگر است. معقول‌ترین آن‌ها کسانی

هستند که بر سر خوش‌خوانی و بدخوانی روضه‌خوان با هم به جدال برمی‌خیزند. گروه دیگر،

جماعت سیه‌کاری هستند که همواره مترصد انجام دادن ناشایست‌اند و بالاخره قومی دیگر در

کمین نشست‌اند تا در مجال مناسب، کالایی از خانه صاحب مجلس به یغما برند.

و ان دیگری بگوید: دیدم میان دسته

یک خوشگلی که می خواند اشعار ملا شعبان

اما اگر نمی بود در موسم مصیبت

می پختم آن جوان را، وان کار بود آسان

وان دیگری بگوید: حالت دگر ندارم

از بس که جای خوردم در منزل علی خان

همی خوردم و بگفتم چایی به من ندادید

یک سینی هم آن جا دزدیدم از میانشان

وان دیگری بگوید یک جفت کفش تازه

من هم زدم از آن ها با بادگیر غلیان

وان دیگری بگوید گرگریه ام نیاید

اخ تف به چشم مالم تا تر شوند مژگان [ص ۱۰۷ - ۱۰۸]

تاج واعظ در پی ریشه‌یابی علل این همه نابهنجاری در رفتار دینی مردم و اجرای مراسم و مناسک برخاسته از پاره‌ای سنت‌ها که با جوهره دین قرابت چندانی نداشت، نبود. از عالم نقادی چون او بعید به نظر می‌رسد که در دستیابی به ریشه‌ها، تکاپویی نکرده باشد. شاید مصلحت خود را در آن می‌دید که با نهادهای بارز استبداد و پاسداران جهل و خرافه درگیر نشود. به‌طور کلی، تاج واعظ مانند بسیاری از «رعایای ایرانی» بسیار محافظه‌کار و مسالمت‌جو بود و از برخوردهایی که موجب دردسر می‌شد، کناره می‌گرفت و سلامتی را در برکناری می‌دید. (۲۵)

«اگر به واسطه غرض، کسی به شما بهتان زد و حکومت وقت و محل شما را احضار کرد،

ملاحظه کنید که اگر میل حکومت به تحقیق مطلب است، با طرف خود گفت و گو نمایید و اگر میل حکومت را به این دیدید که باید به تقصیر نکرده اعتراف کنید، فوراً خود را مقصر کنید که اگر خود را مقصر نکنید، شما را مقصر خواهند کرد، چرا که «میلُ الحاکم خیرٌ من ألف شاهد» [میل فرمانروا، بهتر از هزار گواه است] و اطاعت امر حکومت واجب است و استدلال آن‌ها به این آیه کریمه است که:

«اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم»^(۲۶) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.] و حکومت خود را اولی الامر می‌داند...».

تاج، واقعه‌ای دیگر از مراسم عاشورا را برای خواننده کتاب خود به گونه‌ای توصیف می‌کند که نشان می‌دهد روح استبداد و نادانی، چگونه سایه سیاه خود را بر همگان پهن کرده بود و او در واکنش به چنین صحنه‌هایی، جز دریغ خوردن، کاری دیگر نمی‌توانست کرد:

«در زمان حکومت سلیمان خان صاحب اختیار، بنده هم در استرآباد بودم. چون روز عاشورا رسید، به اتفاق ایشان به مصلی رفته، قدری گذشت. دیدم دسته [سینه] زن وارد شدند و به این اشعار مترنم بودند، دسته‌ای می‌گفت و دسته‌ای جواب می‌داد:

کفتر باغ حیدرم. بقیه می‌خواندند: بقوبقو، بقوبقو.

پیش حسین نوکرم. = =

سینه زن عزا منم. = =

عاشق کربلا منم. = =

مست می محبتم. = =

مهر حسین شربتیم. = =

تا رسیدند مقابل حکومت. به این اشعار مترنم شدند:

السلامُ علیک، السلامُ علیک. شاه سلامُ علیک، قبله سلامُ علیک. از رود پی آمدیم، شاه

سلام علیک.

قدر دیگر هم سینه زدند و گریه نمودند و سلطان اسلام را با حکومت دعای خیر نمودند. آن وقت از اهل ذکر، منبر رفته، عزاداری کاملی شد. در ختم مجلس سید محترمی که تهران هم دیده بود و خود را کامل ترین اهل منبر آن عصر می دانست، بر منبر برآمد. هرچه از لطایف گفتار داشت، به کار برد و مجلس نگرفت. در بین روضه نیرنگی به خاطرش رسید که طفلی را از میان زنان بردارد و بلند کند که این علی اصغر است. از منبر به زیر آمده، طفلی را از آغوش مادر ربوده، بالای منبر برد و بلندش نمود که این قسم سیدالشهدا علی اصغر را بلند کرده بود که ناگاه آن طفل از ترس شاشید. دیگر چه عرض کنم که چه شد. تمام خلق روز عزا از خنده مردند.

تاج واعظ! در عزای شاه، قلاشی چرا؟!!

ورتو را نبود هنر، اطوار او باشی چرا؟!!

شاید آن طفل از مهابت روی ذاکر ... بوده

این کلمه اطوار زشت از بهر قلاشی چرا؟! [ص ۱۵۱ - ۱۵۲]

دست آخر، تاج واعظ علل و اسباب این همه اطوار زشت را مانند بیشتر کسانی که در محیط استبداد می‌زیند و براساس الگوی رایج حواله دادن همه چیز به تقدیر و سرنوشت از پیش نوشته شده، سخن از حاصل تجربه زندگی خویش به میان می‌آورد و به درستی متذکر می‌شود:

«از تجربه‌ای که در عمر خود نمودم، معلوم گردید که هیچ چیز شرط چیزی نیست. نه علم را مایه عزت دیدم و نه جهل را اسباب ذلت. بسی از اهل کمال را در کمال پریشانی و بی‌نانی دیدم و بالعکس. باز اشخاص باهنر را با زیب و فر دیدم و بی‌هنر را گرسنه و مضطر، ولی واقعه یک نفر از خاطر نمی‌رود و نمی‌زیبد اسم برم.

این بیچاره از اهل منبر است و گویا الف ب نخوانده. از کمالاتش این است: ... ختم مجلس فاتحه بود. بالای منبر رفته، گفت: ایهاالناس! حال که ذاکرین از بی‌اعتباری دنیا می‌گویند، خوب است من هم قدری از بی‌اعتباری آخرت بگویم. مجلس دیگر گفته بود که در وحدت واجب‌الوجود صحبت کردن هنری نیست. شخص با اطلاع، آن است که در کثرت واجب‌الوجود صحبت نماید. دیگر گفته بود: سنان بن انس آمد با نیزه شصت ذرعی. می‌گفتند که نیزه شصت ذرع، ممکن نمی‌شود. گفته بود: حدیث دیده‌ام که او را جبرئیل از بهشت آورده بود ... دیگر گفته بود: وقتی که حُر، خدمت سیدالشهدا آمد، حضرت فرمودند: از برای حر، قلیان بیاورید و تا آن وقت کسی در حضور حضرت قلیان نمی‌کشید، مگر حربن یزید ریاحی ... این مختصری از مفصل بود. با این حرف‌های کفرآمیز و بی‌سوادی، چندی قبل که مرحوم شد، قریب سی هزار تومان تروک او بود و مردم او را ستایش می‌کردند و می‌گفتند: نوکر ساده مولاست و نظر کرده حضرت است و خدا می‌داند که چقدر در حال حیات احترام و دخل داشت».

تاج واعظ! حیرت اندر حیرت اندر حیرت است

کین چه بازی زیر چرخ است و چه سِرّ و حکمت است

عاقل کامل به رنج و جاهل غافل به گنج

عبرت اندر عبرت اندر عبرت است. [ص ۱۵۹ - ۱۶۰]

پی نوشت‌ها:

۱. میرزا حسین نوری (محدث نوری)، *لؤلؤ و مرجان*، چاپ اول، (بی جا، انتشارات نور، بی تا) ص ۷-۸.
۲. عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، چاپ سوم، (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش) ج ۱، ص ۲۷۵.
۳. همان، ص ۲۷۶-۲۷۷.
۴. ایرج افشار (مقدمه و فهرس)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش) ص ۲۰۳.
- در باره تعداد تقریبی مجالس سوگواری ماه محرم در پایتخت، بنگرید به: دوستعلی خان معیرالممالک، *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*، چاپ سوم، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲ ش)، ص ۶۴. همچنین برای آگاهی از شمار مجالس روضه‌خوانی در تمام ماه‌های سال بنگرید به: انسیه شیخ رضایی - شهلا آذری (به کوشش)، *گزارش‌های نظمیه از محلات طهران*، چاپ اول، (تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷ ش)، ج ۱ و ۲، بیشتر صفحات.
۵. *یادداشت‌هایی از زندگانی ...*، ص ۴۶.
- برای آگاهی از جزئیات مراسم روضه شاهانه، بنگرید به: *روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان*، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی - فاطمه قاضیها (به کوشش)، چاپ اول، (تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳ ش)، ج ۳، ص ۴۱۴-۴۳۳.
۶. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، صاحب *الذریعه الی تصانیف الشیعه* از تاج واعظ به عنوان مؤلف دو کتاب به شرح زیر در *الذریعه* نام برده است:
الف) *دره التاج*: مقتل فارسی کبیر منثور و منظوم من المراثی و غیره، للمولی الملقب بتاج الواعظین النیشابوری، طبع بایران [ج ۸، ص ۹۴].
ب) *دره التاج و مرآة المعراج*، فارسی فی المواعظ، لمیرزا محسن تاج الواعظین، طبع فی تفریس،

۱۳۲۴ ق. [ج ۸ ص ۹۵]

ظاهراً مرحوم آقابزرگ در نقل مشخصات کتاب مزبور اشتباه کرده است؛ زیرا آن دو کتاب نام برده شده در الذریعه، یکی بیش نیست. مگر این‌که پس از چاپ اول کتاب در بادکوبه، در حیات مؤلف یا پس از درگذشت او، کتاب مزبور طبق مشخصات مندرج در *الذریعه* یکبار در ایران و بار دیگر در تفلیس به چاپ رسیده باشد. مرحوم خانبابا مشار نیز در *فهرست* خود دو چاپ به شرح زیر برای *درة التاج* بیان کرده، اما از ایران به عنوان محل چاپ نامی نبرده است:

درة التاج و مرقاة المعراج (در مواعظ و مقتل)، تاج‌السلطان تاج‌الواعظین محسن نیشابوری، تفلیس، ۱۳۲۴ ق. باکو، ۱۳۲۴ ق. بنگرید به: خانبابا مشار، *فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵*، چاپ اول، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش)، ج ۱، ص ۱۴۰۳.

ناگفته نماند مرحوم مشار کتاب یا نشریه دیگری با این مشخصات برای تاج واعظ برشمرده است: *رهبر سخن*، قسمت دوم، سال سوم، تاج‌الواعظین میرزامحسن نیشابوری، بادکوبه، ۱۳۲۷ ق. سرببی، جیبی، ۱۱۷ صفحه، بنگرید به: *فهرست کتاب‌های چاپی فارسی...*، ج ۲، ص ۱۸۰۳.

۷. روح‌الله خالقی، *سرگذشت موسیقی ایران*، چاپ سوم، (تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۷ ش) ص ۳۵۵.

۸. تقی بینش، *تاریخ مختصر موسیقی ایران*، چاپ اول، (تهران، نشر آدوین، ۱۳۷۴ ش) ص ۱۷۹.
۹. مهدی ستایشگر، *نام نامه موسیقی ایران زمین*، چاپ اول، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶ ش) ج ۳، ص ۱۲۹.

۱۰. استوانه حافظ‌الصوات یا فنوگراف، دستگاهی بود که پیش از رواج گرامافون در ایران از آن استفاده می‌شد. در این وسیله، صدا بر روی استوانه‌هایی از جنس موم ضبط می‌گردید. (توضیح از آقای شهرام آقایی‌پور).

۱۱. *نام نامه موسیقی...*، ص ۱۲۸.

۱۲. *سرگذشت موسیقی ایران*، ص ۳۵۶.

۱۳. همان، ص ۳۵۷.

۱۴. همان، ص ۳۵۶.

۱۵. *نام نامه موسیقی...*، ص ۱۲۹.

۱۶. ایرج افشار، به نقل از دکتر عباس زریاب خونی، «گردش نوروز» *مجله یغما*، دوره ۲۱، ۱۳۴۷ ش،

شماره ۴ (تیرماه) ص ۲۱۶.

۱۷. منظور کمپانی رژی است که در آن ژ به ج تبدیل شده است.
۱۸. منظور میرزای شیرازی است که استعمال توتون و تنباکو را تحریم کرد.
۱۹. دربارهٔ وبای آن سال بنگرید به: *روزنامهٔ خاطرات عین السلطنه* (قهرمان میرزا سالور)، به کوشش مسعود سالور، ایرج افشار، چاپ اول، (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴ ش) ج ۱، ص ۴۸۲ - ۴۸۷.
۲۰. «مدارس دارالفنون بر باد دهندهٔ ... است، نه تعلیم سیاسی ناپلیون. جز این که به سوی خارجه خارج شوند ...» [ص ۱۷۵].
۲۱. اعراف (۷) آیهٔ ۳۲.
۲۲. منظور میرزا رضای کرمانی، کشندهٔ شاه است.
۲۳. دربارهٔ شاه دوستی ایرانیان ساکن در قفقاز، می‌توان به استقبالی که از شاه در حین سفر به فرنگ از او به عمل آوردند، اشاره نمود. برای آگاهی از تفصیل ماجرا بنگرید به: *روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم*، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
۲۴. اعتمادالسلطنه از تعزیه‌ای یاد می‌کند که آن را «به قدری رذل کرده‌اند ... که ... نه نشان سلطنت بود این عمل و نه ایام تعزیهٔ سیدالشهدا مقتضی این حرکات را داشت». بنگرید به: *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۱۳۲.
۲۵. به دریا دُر، منافع بی‌شمار است اگر خواهی سلامت، درکنار است (سعدی)
۲۶. نساء (۴) آیهٔ ۵۹.

منابع

- افشار، ایرج (به کوشش)، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، چاپ پنجم، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش).
- بینش، تقی، *تاریخ مختصر موسیقی ایران*، چاپ اول، (تهران، نشر آدوین، ۱۳۷۴ ش).
- خالقی، روح‌الله، *سرگذشت موسیقی ایران*، چاپ سوم، (تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۷ ش).
- رضوانی، اسماعیل و قاضیها، فاطمه (به کوشش)؛ *روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان*، چاپ اول، (تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳ ش)، ج ۳.
- ستایشگر، مهدی، *نام‌نامهٔ موسیقی ایران زمین*، چاپ اول، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۶ ش) ج ۳.
- شیخ رضایی، انسیه - آذری، شهلا (به کوشش)، *گزارش‌های نظمیه از محلات طهران*، چاپ اول، (تهران،

- انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷ ش).
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چاپ سوم، (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۱ ش).
- مشار، خانبابا، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی از آغاز تا آخر سال ۱۳۴۵، چاپ اول، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ش).
- معیرالممالک، دوستعلی خان، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، چاپ سوم، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲ ش).
- نوری (محدث نوری)، میرزا حسین، لؤلؤ و مرجان، چاپ اول، (بی‌جا، انتشارات نور، بی‌تا).